

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایش مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) است. فرمودند تعقل و تصور ورود من الجانبین در جایی است که هر کدام متوقف بر عدم دیگری باشد و این را در چهار صورت مطرح می‌کنند.

صورت اول این بود که هر کدام متوقف بر عدم فعلی دیگری باشد. «الف» متوقف بر عدم «ب» است و «ب» هم متوقف بر عدم «الف» است، فرمودند این مستلزم دور است. بعضی از آقایان مناقشه دارند در اینکه این دور نیست چون نمی‌گوئیم «الف» متوقف بر «عدم ب»، «عدم ب» متوقف بر «الف»! ولی نتیجه‌ی آن راه و بیان همین می‌شود یعنی اگر گفتیم «الف» متوقف بر «عدم ب»، و «ب» متوقف بر «عدم الف». اگر گزاره‌ی دوم را تحلیل کنیم وقتی «ب» متوقف بر «عدم الف» است، عدمش متوقف بر خود «الف» است. در قسمت دوم این طرف هم مسلم می‌شود وقتی می‌گوئیم وجود «ب» متوقف است بر اینکه «الف» نباشد، پس اگر «الف» باشد «ب» نیست، پس «عدم ب» هم متوقف بر «الف» می‌شود و نتیجه این می‌شود که «الف» متوقف بر «الف» می‌شود.

حالا اگر کسی این را هم نپذیرد می‌گوئیم استحاله‌ی اجتماع نقیضین به وجود می‌آید. چون وقتی می‌گوئیم «الف» متوقف بر «عدم ب»، و «ب» متوقف بر «عدم الف» است، در نتیجه «الف» بر «عدم الف» متوقف است. روشن است که صورت اولی به این بیان مستلزم استحاله است اعم از اینکه استحاله دور یا اجتماع نقیضین باشد. لذا فرمودند اینجا بحث توارد مطرح نیست و بحث تعارض است و باید قواعد باب تعارض را جاری کنیم.

تبیین معنای عدم لولایی

صورت دوم این بود که هر کدام بر عدم لولائی دیگر توقف دارد. چون در صورت سوم و چهارم هم مسئله عدم لولایی مطرح است باید این را بیشتر توضیح بدهیم. طبق بیانی که مقرر در کتاب آورده‌اند، عدم لولایی این است که می‌گوئیم «الف» متوقف است بر عدم «ب»، منتهی عدم لولایی «ب»، نه عدم فعلی خارجی آن.

عدم لولایی «ب» یعنی «ب» لولا «الف» موجود نیست و مقتضی ندارد، یعنی حتی اگر «الف» هم نباشد «ب» مقتضی ندارد. بعد می‌گوئیم «الف» متوقف است بر عدم «ب» که اگر «الف» هم نباشد اقتضا ندارد. یعنی این عدم خارجی نیست بلکه عدم اقتضایی است. مثل اینکه از اول بگوئیم «الف» متوقف است بر چیزی که اقتضای وجود ندارد. آن «ب» هم متوقف است بر عدم لولایی «الف»، یعنی این «الف» اقتضای وجود ندارد. در نتیجه در هیچ کدام مقتضی تام نیست فضلاً عن الفعلية و در اینجا

نه مسئله تعارض و نه تراحم است چون هیچ کدام فعلیت ندارد و کالعدم می‌شوند^[1].

با قطع نظر از عبارت کتاب می‌توان گفت عدم لولایی یعنی «الف» متوقف بر عدم لولایی «ب» است. لولا الالف یعنی مع قطع النظر عن الالف، این اصلاً يك معنای روانی است حتی در کلمات آقایان هم کم و بیش، البته نه به این تعبیری که من عرض می‌کنم می‌شود پیدا کرد. حالا کلمات هم نباشد از جهت تصویری از آنچه که در عبارت مقرر آمده خیلی روشن‌تر است. می‌گوئیم دو حکم داریم «الف» و «ب»، «الف» متوقف بر عدم «ب» است، عدم «ب» می‌گوئیم نه عدم فعلی خارجی که بگوئیم نیست بلکه عدم لولایی مراد است. یعنی این «ب» با قطع نظر از «الف» موجود نیست «الف» هم با قطع نظر از «ب» موجود نیست.

در فرض اول می‌گوئیم این حکم بر عدم فعلی حکم دیگر متوقف است، آن هم بر عدم فعلی این دور لازم می‌آید. اما الآن می‌گوئیم این بر عدم لولایی او، آن هم بر عدم لولایی این، یعنی برای هر کدام يك عدم لولایی در نظر می‌گیریم. عدم لولایی یعنی این با قطع نظر از آن نیست، یعنی چه آن باشد و چه نباشد این نیست.

آن هم با قطع نظر از این نیست. عدم هیچ کدام در وجود دیگری دخالت ندارد با قطع نظر از او موجود نیست، این يك معنای روانی است و در اینجا تسامحاً می‌گوییم توقف. روی معنایی که مقرر آورده باید بگوئیم چون مقتضی ندارد ولی طبق این بیان کاری به مقتضی هم نداریم می‌گوئیم نیست. در معنایی که در عبارت کتاب هست می‌گوئیم «ب» علی تقدیر عدم «الف» نیست، یعنی عدم «الف» مؤثر است در نبود «ب» ولی در این بیان توقف نیست می‌گوئیم با قطع نظر از آن نیست. اصلاً کلمه‌ی «لولا» هر جا می‌آید، اگر بگوئیم «الف» متوقف بر عدم لولایی «ب» است، «ب» هم متوقف بر عدم لولایی «الف» است، به این معناست که در واقع هیچ کدام بر دیگری توقف ندارند، نه وجودشان و نه عدمشان.

صورت سوم

در فرض سوم عرض کردیم «الف» متوقف بر عدم فعلی «ب» هست منتهی عدم فعلی خاص، نه عدم فعلی مطلق. عدم فعلی خاص یعنی هر کدام مقید به عدم دیگری هستند منتهی دیگری قیدی که به وسیله‌ی آن قید محکوم حکم اول قرار بگیرد ندارد که این فرض در مثال مسئله‌ی وجوب وفاء به نذر و وجوب حج مطرح می‌شود. و عمدتاً شاید بتوانیم بگوئیم مرحوم آقای صدر ولو این مثال را تصوراً در فروض دیگر هم آوردند ولی علت مطرح شدن فرض سوم همین مسئله است.

می‌گوئیم هر کدام مقید به عدم دیگری است اگر وجوب وفای به نذر باید باشد باید وجوب حج نباشد، وجوب حج اگر بخواهد باشد باید وجوب وفای به نذر نباشد. منتهی بگوئیم هر کدام قیدی دارند که آن قید سبب می‌شود دیگری بر او حاکم نباشد و این محکوم او نشود یعنی هر کدام يك قیدی دارند که دیگری نمی‌تواند این قید را از بین ببرد و منتفی کند. اگر می‌گفتیم هر کدام قیدی دارند که دیگری آن قید را از بین می‌برد حکومت و ورود من الجانین می‌شد چون هر کدام موضوع دیگری را از بین می‌بردند. اما می‌گوئیم هر کدام يك قیدی دارند اما این قید، قیدی نیست که دیگری بر او حکومت پیدا کند و او را منتفی کند.

صورت چهارم

صورت چهارم مرکب از دوم و سوم است؛ در این صورت می‌گوئیم یکی از این دو حکم متوقف بر عدم لولایی دیگر است اما دیگری متوقف بر عدم فعلی به معنای سوم است. در صورت دوم می‌گفتیم هر کدام متوقف بر عدم لولایی دیگر است و در صورت سوم می‌گفتیم هر کدام متوقف بر عدم فعلی خاص، اما هر دو طرف اینطور است. اما در صورت چهارم می‌گوئیم دو حکم داریم؛ يك حکم متوقف بر عدم لولایی دیگر است مثل وجوب وفای به نذر. به نظر من عدم لولایی در عبارت يك چیز دیگری معنا شده. می‌گویند این متوقف بر عدم لولایی وجوب حج است یعنی حج مع قطع النظر عن الوفاء بالنذر واجب است. یعنی حتی

اگر وجوب وفای به نذر هم نباشد وجوبش ثابت است.

طبق بیان دومی که عرض کردیم می‌گوئیم این متوقف بر عدم لولایی حج است یعنی حج وجوبی دارد که حتی اگر نذر هم نباشد باز وجوبش ثابت است. ایشان می‌گویند «إن وجوب الوفاء بالنذر مقید بأن لا یجب ما یزاحمه» یعنی حج واجب نباشد منتهی نبود وجوب حج به نحو لولایی است یعنی «و لو كان وجوباً ثابتاً لو لا النذر» مع قطع النظر از وجوب نذر این واجب است یعنی وجوب نذر و نبود نذر و وفای به نذر و نبود آن دخیل در وجوب حج ندارد.

به عبارت روان‌تر وجوب وفای به نذر مقید است به اینکه وجوب ثابتی که لولا این، نداشته باشیم در حالی که می‌گوئیم لولا النذر باز هم وجوب نذر ثابت است. این يك طرف قضیه یعنی وجوب وفای به نذر مقید به عدم لولایی وجوب حج است منتهی عرض کردم این نزدیکتر به معنای دومی است که ما برای لولا کردیم.

اما از آن طرف می‌گوئیم وجوب حج مقید است به عدم وجوب وفای به نذر منتهی به طوری که يك قیدی که آن وجوب وفاء بتواند وجوب حج را از بین ببرد نداریم. عرض کردم صورت سوم یعنی بگوئیم هر کدام به قیدی که به جهت آن قید محکوم دیگری باشد ندارد منتهی این را يك طرفش را حساب می‌کنیم. يك طرف می‌گوئیم لولایی است، می‌گوئیم وجوب وفای به نذر مقید به عدم وجوب حج هست منتهی عدم لولایی یعنی لولا النذر حج واجب نباشد، در حالی که مسلم خارجاً لولا النذر حج واجب است. در حالی که خارجاً می‌دانیم چه نذر واجب الوفا باشد یا نباشد این واجب هست. لذا يك طرف لولایی است. يك طرف می‌گوئیم وجوب الحج مقید است به عدم وجوب وفای به نذر منتهی این وجوب حج يك قیدی ندارد که این وجوب وفا به نذر بتواند حاکم بر این باشد^[2].

مرحوم آقای صدر فرض چهارم را که مطرح می‌کنند می‌گویند یکی از وجوه فنی برای تقدیم وجوب حج بر وجوب وفای به نذر این است. منتهی این وجوب تصویری و تصویری است اما آیا در مقام اثبات از ادله‌ای استفاده می‌شود یا نه باید بررسی کنیم. اما به عنوان تصویر مسئله يك وجه این است که بگوئیم دلیل وجوب وفای به نذر مقید به عدم وجوب حج هست اما مقید به عدم لولایی آن است. اما وجوب حج مقید به عدم وجوب وفای به نذر است منتهی عدم فعلی خاص.

بعد می‌فرماید «إن فموضوع وجوب الوفاء بالنذر منتف» کسی که مستطیع می‌شود وجوب حج برایش می‌آید، حج لولا النذر هم واجب است لذا موضوع وجوب وفای به نذر منتفی می‌شود. «و هذا بخلاف وجوب الحج» اما موضوع وجوب حج با نذر منتفی نمی‌شود «فهو مقید بعدم حکم مخالف له یمتاز بأنه لیس مقیداً بالقید الذی یجعل وجوب الحج صالحاً لرفعه».

چون وجوب حج مقید است به اینکه يك حکم مخالفی نباشد اما حکم مخالفی که این صفت را دارد «یمتاز بأنه لیس مقیداً بالقید الذی یجعل وجوب الحج صالحاً لرفعه» یعنی البته اگر آن تعبیر را می‌کرد که خود وجوب الحج يك قیدی ندارد که آن وجوب وفا بتواند وجوب حج را رفع کند این بهتر بود ولی آن طرفش را تعبیر کرده. ولی فرقی نمی‌کند در این جهت چون در صورت سوم گفتیم در هر کدام يك قیدی باشد که دیگری صلاحیت برای رفع او نداشته باشد و در نتیجه هیچ کدام بر دیگری حاکم نباشد.

اینجا هم همین را می‌خواهند بگویند که وجوب وفا در وجوب حج قیدی نیست که وجوب وفا بتواند او را رفع کند. البته بعضی از فقها مثل مرحوم آقای حکیم (قدس سره) می‌گویند هیچ فرقی نمی‌کند یعنی همان قیدی که در يك طرف هست و دیگری او را از بین می‌برد در این طرف هم موجود است.

ایشان می‌گویند یکی از وجوب تصویری همین است و می‌فرماید «و هنا لا یوجد حکم كذلك، فإن الحكم المخالف الموجود مقید بالقید المذكور» آن طرف یعنی وجوب وفای به نذر مقید است به يك قیدی که وجوب حج آن قید را از بین می‌برد «فیکون موضوع وجوب الحج تاماً» این صورت چهارم که روشن شد.

بعد ایشان می‌فرماید «هذا كله، لو فرض تقيد كل من الحكمين بعدم الحكم الآخر» این چهار صورتی که بیان کردیم در این فرض است که هر حکمی مقید به عدم حکم دیگری بشود اما می‌فرماید «و قد يفرض أن أحدهما يكون مقيداً بعدم الحكم المخالف، لكن الآخر يكون مقيداً بعدم امتثال الحكم المخالف».

این يك صورت پنجم می‌شود. دو حکم داریم یکی مقید به عدم وجود دیگری است، یعنی اصلاً حکم مخالف نداشته باشد، دیگری مقید به عدم امتثال این حکم اول است. «الف» مقید به عدم وجود «ب» ولی «ب» مقید به عدم امتثال «الف» است. می‌فرماید «و في مثل ذلك يتقدم الثاني على الأول» آنچه مقید به عدم امتثال حکم مخالف است مقدم می‌شود «بالورود، باعتباره الأقل قيدا» یعنی آن حکمی که مقید به عدم امتثال دیگری است چون از نظر قیود اقل از حکمی است که مقید به عدم وجود دیگری است، مقدم می‌شود.

بعد می‌فرماید «و هذا وجه آخر» که عرض کردم ما این بیان آقای صدر را بیشتر برای همین مسئله‌ی وفای به نذر و وجوب حج که يك معرکه‌ای از آراء است که عرض کردم ما مسئله اش را ان شاء الله می‌خوانیم. خود آقایان هم نظر بدهید و به نتیجه برسید اگر دیدید اصلاً همان نظر صاحب جواهر است يك نذری کنید که مانع از استطاعت بشود دیگر این شخص مستطیع نمی‌شود.

«و هذا وجه آخر من الوجوه الفنية لتقديم وجوب الوفاء بالنذر، حيث يقال» حالا بیان‌شان چیست؟ می‌فرماید «إن دليل وجوب الوفاء بالنذر أخذ فيه عدم الحكم المخالف» دلیل وجوب وفای به نذر مشروط به این است که حکم مخالفی نباشد. قید دوم «و أن لا يكون محللاً للحرام» این نذر حرامی را حلال نکند! پس دلیل وجوب وفای به نذر دو تا قید دارد، حکم مخالف نباشد، يك خودش هم محلل حرام نباشد، دو. یا حالا عرض کردم اینکه ایشان گاهی اوقات گفتند کلمات در می‌آورند در کلمات دیگران هم هست که دلیل وجوب وفای به نذر مقید است به اینکه مفوت يك واجب نباشد، این تعبیر خیلی روان‌تری است. مستلزم حرام یا مفوت يك واجب نباشد، کسی که نذر کند مفوت واجب است.

اما از آن طرف «و دليل وجوب الحج أخذ فيه القدرة التي تشمل بعد توسيعها عدم اشتغال المكلف بامتنال حكم آخر» دلیل وجوب حج فقط مقید است به اینکه مشغول به امتثال حکم دیگری نباشد. نمی‌گوئیم وجوب الحج اولاً مقید است به اینکه نذر واجب الوفا نباشد و قیود دیگری هم بخواهیم مطرح کنیم، فقط يك قید دارد، آن هم بعد از اینکه این قدرتی که در باب واجبات معتبر می‌دانیم قدرت توسعه بدهیم. قدرت شرعی هم یعنی «أن لا يشتغل بضد مساوی» می‌گوئیم همین قید را فقط دارد. حج وقتی واجب است که در آن زمان مشغول به امتثال دیگری نباشید، وجوب وفای به نذر چند تا قید دارد؟ عدم حکم دیگر عدم کونه محللاً للحرام، عدم کونه مفوتاً للواجب اما این چنین قیودی ندارد، فقط يك قید دارد که این مشغول به امتثال دیگری نباشد. در نتیجه وجوب حج اقل قیداً می‌شود. «فإنه حينئذ يتقدم وجوب الحج على وجوب الوفاء بالنذر» وجوب حج بر وجوب وفای به نذر مقدم است «لاستحالة فعلية الثاني» وقتی حج واجب شد وجوب وفا فعلیت ندارد.

فعلیت ثانی - وجوب وفای به نذر - چرا محال است؟ «فإن فعليته قبل الاشتغال بامتناله خلف فعلية الوجوب الآخر المستلزمة لارتفاعه» اگر وجوب وفای به نذر می‌خواهد فعلی باشد قبل از اینکه انسان امتثال کند این خلف فرض است که وجوب حج فعلی است و با فعلیت وجوب حج وجوب وفای به نذر مرتفع می‌شود. بگوئیم اگر وقتی می‌خواهید نذر را عمل کنید و امتثال کنید فعلی است «و فعليته على تقدير امتناله مستحيل أيضاً، لعدم معقولية تعليق وجوب شيء على امتناله» ایشان اینجا يك بیان دیگری آورده. ایشان می‌گویند وجوب وفای به نذر چند قید دارد ولی وجوب حج اقل قیداً است و وقتی اقل قیداً شد یعنی وجوب حج الآن فعلی است اما وجوب وفای به نذر فعلیت ندارد. در کلمات آقایان این است که وجوب وفای به نذر شرطش این است که مفوت واجب نباشد. وقتی نذری کنید با این نذر وجوب حج بخواهد از بین برود این نذر منحل می‌شود. تعبیر مرحوم نائینی این است که با تحقق استطاعت این وجوب وفای به نذر منحل می‌شود و از بین می‌رود.^[3]

[1] قبلاً عرض کردیم احاطه‌ی مرحوم آقای صدر به کلمات دیگران بسیار زیاد بوده و از بطن کلمات دیگران مطلب را استخراج می‌کند و به اینها تعمیقی می‌بخشد. گاهی اوقات بزرگان ما کلمات دیگران را دسته‌بندی می‌کنند و این هم هنری است ولی مرحوم آقای صدر هم تعمیق و هم نظم جدیدی به آن می‌بخشد. در تعمیق از فکر و آراء خودشان هم اضافه می‌کنند.

[2] این مسئله را قبلاً هم عرض کردیم حالا ان شاء الله مسئله را مطرح می‌کنیم که اگر کسی نذر کند عرفه را در کربلا باشد، عرفه نهم ماه ذی الحجه است، این دیگر نمی‌تواند حج انجام بدهد و این منقول است یعنی در همین کتب فقهی هم آمده که مرحوم صاحب جواهر (علیه الرحمه) هر سال قبل اشهر الحج نذر می‌کرد که عرفه را در کربلا باشد برای اینکه مستطیع نشود تا موفق بشود به اینکه کتاب جواهر را تکمیل کند. البته باید از بیت مرحوم صاحب جواهر (اعلی الله مقامه) سؤال کرد که این تا چه اندازه‌ای درست است؟ خود صاحب جواهر قائل بوده به اینکه وجوب وفای به نذر مانع از استطاعت می‌شود و نمی‌گذارد که انسان مستطیع بشود لذا روی این مسئله عمل می‌کردند و از عبارت کثیری از فقها همین استفاده می‌شود. سید هم همین نظریه‌ی صاحب جواهر را دارد.

[3] بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 55 و 56: الرابع۔ أن يكون الدليلان متكفلين لحكمين أخذ في أحدهما العدم اللولائي للآخر، كما في الصورة الثانية، و في الثاني عدم الآخر بالنحو الذي مضى في الصورة الثالثة، كما لو فرض أن وجوب النذر مشروط بالعدم اللولائي لما يزامه. و وجوب الحج مشروط بعدم حكم آخر مخالف له يمتاز بأنه ليس مقيداً بقيد من قبيل قيد الأول حتى يمنعه عن التقدم. و حينئذ يتقدم هذا الحكم۔ الأقل قيداً۔ على ذاك الحكم المقيد بالعدم اللولائي بالورود. و هذا هو أحد الوجوه الفنية لتقديم وجوب الحج على وجوب الوفاء بالنذر، حيث يقال: إن وجوب الوفاء بالنذر مقيد بأن لا يجب ما يزامه و لو كان وجوباً ثابتاً لو لا النذر. و لا إشكال في أن الحج واجب لو لا النذر، إذن فموضوع وجوب الوفاء بالنذر منتف، و هذا بخلاف وجوب الحج فهو مقيد بعدم حكم مخالف له يمتاز بأنه ليس مقيداً بالقيد الذي يجعل وجوب الحج صالحاً لرفعه. و هنا لا يوجد حكم كذلك، فإن الحكم المخالف الموجود مقيد بالقيد المذكور، فيكون موضوع وجوب الحج تاماً. هذا كله، لو فرض تقييد كل من الحكمين بعدم الحكم الآخر. و قد يفرض أن أحدهما يكون مقيداً بعدم الحكم المخالف، لكن الآخر يكون مقيداً بعدم امتثال الحكم المخالف و في مثل ذلك يتقدم الثاني على الأول بالورود، باعتباره الأقل قيداً. و هذا وجه آخر من الوجوه الفنية لتقديم وجوب الوفاء بالنذر، حيث يقال: إن دليل وجوب الوفاء بالنذر أخذ فيه عدم الحكم المخالف و أن لا يكون محللاً للحرام، و دليل وجوب الحج أخذ فيه القدرة التي تشمل بعد توسيعها عدم اشتغال المكلف بامتثال حكم آخر. فإنه حينئذ يتقدم وجوب الحج على وجوب الوفاء بالنذر، لاستحالة فعلية الثاني فإن فعليته قبل الاشتغال بامتثاله خلف فعلية الوجوب الآخر المستلزمة لارتفاعه، و فعليته على تقدير امتثاله مستحيل أيضاً، لعدم معقولية تعليق وجوب شيء على امتثاله.